

وقتی که او رفت

ایزا جوئل
علی شاهمرادی



نشر خرد

www.ketab.ir

سرشناسه: جوئل، لیزا Jewell, Lisa

عنوان و نام پدیدآور: وقتی که او رفت/ نویسنده لیزا جوئل / مترجم علی شاهمرادی.

مشخصات نشر: تهران: نشر خزه ، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۳۵۲ص. : ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

شابک: 978-622-99845-0-5

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Then she was gone: a novel, 2018.

موضوع: داستان‌های انگلیسی -- قرن ۲۰م.

موضوع: English fiction -- 20th century

شناسه‌ی افزوده: شاهمرادی، علی، ۱۳۵۶ - مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ و ۷۹۲۶/ج/PZ۳

رده‌بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۴

شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۵۳۸۸۴۰۲



هفتی که او رفت

رمان خارجی

نویسنده: لیزا بوجل

مترجم: غنی شاهمرادی

ناشر: خزه

چاپ اول: پاییز ۱۳۹۰

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

۳۵۲ صفحه

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

طراحی جلد: افشین ضیائیان علیپور

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۸۴۵-۰-۵

✉ khazesangpub@gmail.com

📧 @khazesangpub

📷 khazesangpub

مقدمه

آن ماه‌ها، ده‌های من از ناپدید شدنش، واقعاً بی‌نظیر بودند. بهترین و بهترین. همه‌ی لحظات خودمان را به او هدیه می‌دادند و می‌گفتند من این‌جا، یک لحظه‌ی فوق‌العاده، فقط به من نگاه کن، می‌توانی باور کنی چقدر دوست‌داشتنی هستیم؟ هر صبح پر بود از ریمبل و پیرانه و تند شدن ضربان قلب. همین که به در مدرسه نزدیک می‌شد و او را یاد می‌آورد، شادی در چشمانش شکوفه می‌زد. مدرسه دیگر برایش شبیه زندان نبود؛ مکانی ساکت از نور و هیجان برای ساخته شدن قصه‌ی عاشقانه‌ی او بود.

الی مک^۱ نمی‌توانست باور کند که تئو گوگومس از او تقاضا کرده با هم بیرون بروند. تئو گوگومس بدون شک خوش‌قیافه‌ترین پسر در ده سال بود. او وقتی هشت، نه و ده سال داشت هم خوش‌قیافه‌ترین پسر بود. هرچند در هفت سالگی این‌طور نبود. هیچ‌کدام از پسرها در هفت سالگی خوش‌قیافه نبودند. ممه‌شان لاغ بودند با چشمانی پُف‌کرده؛ بچه‌هایی در کفش‌های بزرگ و یونیفرم‌های گسده.

تئو گوگومس هرگز دوست‌دختری نداشت و همه فکر می‌کردند مشکلی دارد. او حتی از نظر پسرها هم زیبا بود. خیلی هم ظریف و خیلی خیلی مهربان بود. الی آرزو داشت که سال‌ها در کنار او بماند، حتی اگر مشکلی داشت یا نداشت. الی از اینکه فقط دوستش هم باشد خوشحال بود. مادر جوان و زیبایی تئو هر روز با او وارد

1. Ellie Mack
2. Theo Goodman

مدرسه می‌شد. لباس ورزشی می‌پوشید و موهایش را دم‌آسبی می‌بست و معمولاً سگ سفید کوچکی هم به همراه داشت که تتو بلندش می‌کرد و صورتش را می‌بوسید قبل از آنکه به آرامی روی پیاده‌رو بگذاردش. بعد مادرش را می‌بوسید و از در ورودی رد می‌شد. به اینکه کسی او را دیده است اهمیتی نمی‌داد. از بابت آن سگ پش الو یا مادرش خجالت‌زده نمی‌شد. آدم مغروری بود.

تا اینکه سال پیش، یک روز درست بعد از تعطیلات تابستان، سر صحبت را با الی از کرد. همان راحتی. موقع نهار، وقتی که داشت با تکالیف درسی‌اش سر و کله می‌زد، یا کاری مثل آن. الی، کسی که خیلی هم از این چیزها سردر نمی‌آورد، به سرعت متوجه شد که تتو چون از او خوشش آمده با او حرف زد. همه چیز کاملاً مشخص بود. و به این راحتی، آن‌ها با یکدیگر دوست شدند. او فکر می‌کرد که باید خیلی پیچیده‌تر از این حرف‌ها باشد.

اما یک حرکت اشتباه، یک سهل‌گاری بی‌موقع، همه چیز را تمام کرد. نه فقط قصه‌ی عاشقانه‌شان، بلکه همه‌ی هم‌پیش. جوانی، زندگی، الی مک. همه چیز از بین رفت. برای همیشه. اگر می‌توانست زمان را به عقب بازگرداند، مانند یک توپ کاموا، می‌توانست گره‌هایی را روی نخ ببیند، علامت‌ها را دیده‌اند، وقتی به گذشته نگاه می‌کند برایش روشن می‌شود. آن زمان که درباره‌ی هیچ چیز اطلاعی نداشت، نمی‌توانست ببیند که چه اتفاقی دارد می‌افتد؛ مستقیم به سمت سلاشه پیش می‌رفت.